

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۸۷ - دوشنبه ۹۵/۲/۲۷

کلام مرحوم عراقی در ملاک بقاء موضوع

ایشان بعد از توضیح سه ملاک در بقاء موضوع، می‌فرماید:

دو چیز ابتداءً مفروض و مسلم است و با توجه به قبول این دو چیز، وارد بحث می‌شویم:

۱. عنوان بقاء و اتحاد که گفتیم در استصحاب شرط است، در حیز خطاب شرعی قرار نگرفته است. یعنی دلیلی نگفته است که «یشترط فی جریان الاستصحاب اتحاد القضية المتیقنة و المشکوكة» یا «یشترط أن یکون ما یتصحب بقاءً لما تیقن به» این معنا صراحتاً در دلیلی نیامده است. اینکه این معنا را در استصحاب شرط می‌دانیم، از جای دیگری استفاده می‌کنیم که بعداً خواهیم گفت.

۲. در استصحاب و در ارجاع قضیه‌ی مشکوکه به متیقنه باید نوعی مسامحه وجود داشته باشد و إلا اگر کسی بخواهد وحدت قضیه‌ی مشکوکه با متیقنه را صد درصد حفظ کند، هیچ جا نمی‌توان استصحاب جاری کرد؛ زیرا حداقل از لحاظ زمان، متیقن و مشکوک با یکدیگر تفاوت دارند. اگر حتی از حیث زمان نیز قضیه‌ی مشکوکه با متیقنه یکی بشود، قاعده‌ی یقین خواهد بود و آنچنان که محقق عراقی رحمته الله در مباحث قبل گفتند و ما نیز فی الجملة قبول کردیم، از روایات باب، قاعده‌ی یقین استفاده نمی‌شود؛ به دلیل اینکه امام علیه السلام عبارت را بر استصحاب تطبیق کردند و همچنین بعض محذورات دیگری وجود داشت که گذشت.

۱. نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۱۱:

(و بعد ما اتضح ذلك) نقول فی تنقیح المرام أولاً بعد عدم وقوع عنوان البقاء و الاتحاد فی حیز الخطاب الشرعی، و احتیاج الاستصحاب إلى إعمال نحو من المسامحة فی إرجاع القضية المشکوكة إلى المتیقنة فی اخبار الباب، بلحاظ ان إرجاعها إليها دقةً یوجب عدم اجتماع یقین و الشک فی زمان واحد، فیلزم استفادة قاعدة یقین من اخبار الباب لا الاستصحاب، و هو مع كونه خلاف جری عنوان یقین و الشک بلحاظ حال النسبة المقتضى لوجود الوصفین حالها، ینافی التطبيقات الواردة فیها من الإمام علیه السلام علی مورد الاستصحاب ...

به این دلیل، فی الجمله مسامحه در قضیه‌ی مشکوکه و متیقنه در استصحاب ناگزیر است.

سپس مرحوم عراقی با توجه به اینکه بیان شد دو عنوان اتحاد و بقاء در حیز خطاب شرعی واقع نشده است، می‌فرماید^۱ این دو معنا می‌تواند از یکی از دو ناحیه استفاده شود:

۱. از ارجاع شک به یقین؛ زیرا در روایات مبارکه‌ی استصحاب آمده بود «لا تنقض الیقین بالشک»، تلقی عرف چنین است که عبارت بیان می‌کند اگر شک به چیزی تعلق گرفت که یقین به آن تعلق گرفته است نشکن. همین که شک را به متعلق یقین ارجاع داده است، پس وحدتی باید وجود داشته باشند و إلا اگر شک در آسمان هفتم و یقین در زمین هفتم باشد، ارجاع معنایی ندارد.

۲. مستفاد از «لا تنقض» باشد؛ یعنی اطلاق ماده‌ی نقض در مقام.

نقض را باید در جایی به کار برد که نوعی اتحاد بین منقوض و سابق بر آن باشد و إلا اگر ربطی وجود نداشته باشد، نقض صادق نیست.

پس این اتحاد و بقاء را یا از ارجاع شک به یقین می‌فهمیم یا از اطلاق ماده‌ی نقض در ما نحن فیه.

محقق عراقی رحمته الله می‌گوید^۲ بنابر احتمال اول یعنی اگر اعتبار اتحاد و بقاء از ارجاع شک به یقین باشد،

۱. همان:

(ان استفاده) البقاء و الاتحاد، تارةً يكون من جهة انتزاعهما من إرجاع الشك إلى اليقين بتوسط لحاظ اليقين بالشيء في متعلق الشك، في مثل قوله لا تنقض اليقين بالشك، حيث ان اللحاظ المزبور في إرجاع الشك إلى اليقين يقتضى نحواً من الاتحاد بين القضيتين الموجب لانتزاع عنوان البقاء منه (و أخرى) من جهة إطلاق النقض في المقام الصادق حقيقة على مجرد اتحادهما بأحد الأنظار و ان لم يكن واقعياً دقياً (فعلى الأول) يكون مرجع الخلاف في المقام إلى ان المسامحة المزبورة هل بمقدار إلغاء وحدة الزمان فيهما مع حفظ سائر الجهات دقة عقلية، كي يلزم احتياج الاستصحاب في جريانه في المتيقن إلى صدق البقاء دقة عقلية، كما في فرض أخذ عنوان البقاء و الاتحاد في حيز الخطاب (أو أن المسامحة) ملحوظة من سائر الجهات أيضاً.

۲. همان:

(فعلى المسلك الأول) لا بد من جعل مركز البحث في المقام في اختلاف الأنظار، فيما قام به عنوان الاتحاد و البقاء و الإبقاء التعبدى الذى هو نفس كبرى المستصحب و ما هو موضوع الحكم في القضية المتيقنة، لا في عنوان البقاء و الاتحاد، إذ هما كعنوان الماء و الكلاً من المفاهيم المحرزة من العرف في مقام شرح ألفاظها، مما لا اختلاف فيه بين العقل و الشرع و العرف، و لا بد في تطبيق عنوانهما على المورد من كونه دقياً عقلياً لا مسامحياً، نظير الأوزان و المقادير (و حينئذ) فبعد اختلاف الأنظار في موضوع الحكم باعتبار انه قد يكون عند العقل شيئاً لا يصدق عليه البقاء حتى بنظر العرف لو التفت إليه، و عند العرف شيئاً يصدق عليه البقاء حقيقة حتى بنظر العقل (و عدم) إمكان سوق لا تنقض في لحاظ الاتحاد بين القضيتين بجميع الأنظار، لاستلزامه اجتماع أكثر من لحاظ واحد في اللحاظ المقوم لإرجاع الشك إلى ما تعلق به اليقين، كما عرفت نظيره في وجه المنع في الجمع بين القاعدة و الاستصحاب (يرجع البحث) المزبور إلى ان سوق التعبد بالبقاء في الكبريات الواقعية بلحاظ أى موضوع، من العقلى أو الدليلي، أو العرفي بلحاظ ما يفهم من نظائره بمقتضى الارتكاز من مناسبات الحكم و موضوعه (و بعد الجزم) بعدم كون المدار في أخذ الموضوع و اتحاد

مرجع خلاف که آیا بقاء موضوع عقلاً لازم است یا دلیلاً یا عرفاً، به آن است که آن چه از ارجاع شک به یقین انتزاع می‌کنیم آیا اتحاد حداکثری است و مسامحه‌ی حداقلی؟ یا اینکه مسامحه‌ی حداکثری و اتحاد حداقلی است؟

ایشان می‌فرماید ممکن است کسی این‌چنین استفاده کند اینکه شارع شک را به یقین ارجاع داده معنایش این است که آن مسامحه‌ای را که ذکر شد و لابد منه است، باید حداقل باشد و اتحاد حداکثر باشد؛ یعنی فقط اختلاف در زمان باشد و بیشتر از این مقدار نباشد و در سایر موارد، عقلاً قضیه‌ی متیقنه با قضیه‌ی مشکوکه واحد باشد.

و اما در صورتی که کسی نگاه دوم را بپذیرد و بگوید مسامحه حداکثری لازم است و اتحاد فی الجمله کافی است، وجه دیگری است که باید بررسی شود. همان‌گونه که بنابر اینکه اعتبار اتحاد و بقاء از «لاتنقض» استفاده شود نیز باید بحث و بررسی صورت گیرد.

اکنون می‌خواهیم بر این فرض بحث کنیم که اعتبار اتحاد و بقاء از ارجاع شک به یقین استفاده می‌شود و این ارجاع شک به یقین، مفید آن است که مسامحه باید حداقلی باشد و اتحاد باید حداکثری باشد. طبق این فرض، بحث از ملاک بقاء موضوع که آیا باید عقلاً باقی باشد یا دلیلاً یا عرفاً، به این بحث برمی‌گردد که «ما قام به الاتحاد و البقاء و الابقاء التعبدی» چیست؟ یعنی وقتی که بنا شد بقاء و اتحاد حداکثری استفاده شود و مسامحه حداقلی باشد، دیگر آن بحث پیش نمی‌آید؛ زیرا بقاء و اتحاد معنایش معلوم است، مانند ماء و کلاء، آیا در عنوان آب و گیاه کسی شک می‌کند؟! عنوان معلوم است و تطبیقش هم باید با دقت عقلی باشد. پس آن مبحث مربوط به «ما قام به الاتحاد و البقاء و الابقاء التعبدی خواهد» بود.

مقصود از «ما قام به الاتحاد و البقاء و الابقاء التعبدی» چیست؟

محقق عراقی رحمته الله می‌گوید مقصود از این عبارت، کبرای مستصحب است؛ یعنی خود مستصحب به عنوان یک کلی. و به عبارتی روشن‌تر مقصود همان موضوع حکم در قضیه‌ی متیقنه است.

القضيتين في باب الاستصحاب على الدقة العقلية بإجماع منهم، يدور الأمر بين أن تكون الكبريات الواقعية عند توجيه التعبد بالبقاء إليها ملحوظة على نحو يراها العرف من ظاهر الدليل، كي يفرق بين أن يكون القيد المشكوك دخله مأخوذاً في الدليل بنحو التوصيف، كقوله الماء المتغير ينجس، أو بنحو التعليل، كقوله الماء ينجس إذا تغير بإجراء الاستصحاب في الثاني دون الأول (أو ملحوظة) بأنظار العرف المسامحية، كي لا يفرق بين اللسانين، و يدور جريان الاستصحاب مدار فهم كون القيد المشكوك دخله في الموضوع من القيود غير المقومة لحقيقة الموضوع أو من القيود المقومة (فيلتزم) بجريان الاستصحاب في الأول و لو كان أخذه في الدليل بنحو التوصيف، و عدم جريانه في الثاني و لو كان أخذه في الدليل بلسان التعليل.

به نظر می‌رسد مقصود محقق عراقی رحمته الله این است که تمرکز بحث باید مثلاً روی «الماء المتغیر» باشد که موضوع نجس است، البته از این نظر که آیا این موضوع را باید از دیدگاه عقلی ببینیم یا از دیدگاه دلیل ببینیم یا از دیدگاه عرف؟

اگر از دیدگاه عقل نگاه کنیم، شکی نیست که به مجرد اینکه تغییر رفت حکم هم می‌رود. اگر از دیدگاه دلیل بنگریم، اگر تغییر برود چون تغییر مقوم است حکم هم می‌رود. و اگر از دیدگاه عرف ببینیم در «الماء المتغیر» عرف، متغیر را حیثیت تعلیله می‌بیند که با رفتن آن، حکم نمی‌رود.

سپس محقق عراقی رحمته الله می‌گوید اما این تصور اولی است و پایدار نیست که فکر کنیم بحث در اینجا باید متمرکز شود. در واقع اگر نکته‌ی دیگری را در نظر بگیریم متوجه خواهیم شد که تمرکز بحث به جای دیگر برمی‌گردد. آن نکته این است که از آنجا که ممکن است نسبت به کبرای مستصحب اختلاف نظر وجود داشته باشد، یعنی ملاک در قضیه‌ی متیقنه می‌تواند عقلی یا نظر دلیلی یا عرفی باشد و از طرف دیگر «لا تنقض الیقین بالشک» که خطاب به ابقاء متیقن است نمی‌تواند هر سه نظر را شامل شود (یعنی اتحاد بین قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه عقلاً، عرفاً و دلیلاً) چون این‌ها با هم تفاوت دارند و نمی‌توان هم استصحاب را جاری کرد و هم استصحاب را جاری نکرد و انظار نسبت به موضوع قضیه و کبرای مستصحب متفاوت است، پس باید مرکز بحث چیز دیگری باشد و برگشت بحث به این است که سوق تعبد بالبقاء در کبریات واقعیه به چه لحاظی است؟

یعنی اینکه شارع با «لا تنقض» فرموده است متیقن را ابقاء کن، در این مقام و از این دیدگاه آن کبریات واقعیه را چگونه در نظر گرفته است؟ در مقام توجیه خطاب ابقاء، موضوع ابقاء را که موضوع قضایای متیقنه است به چه نحو در نظر گرفته است؟ آیا به نحو عقلی در نظر گرفته یا به نحو دلیلی یا عرفی؟

بنابراین نکته‌ی مهم کلام آقا ضیاء الدین عراقی رحمته الله این است که توجیه خطاب به مستصحب در مقام لزوم ابقاء آیا عقلی است یا دلیلی است و یا عرفی است؟

سپس می‌گوید روشن است و همه قبول دارند که به نحو عقلی، توجیه خطاب نشده است. لذا امر دائر است بین اینکه آیا علی نحو دلالت است یا علی نحو عرفیت؟ اگر به نحو دلالت باشد همان‌طور که قبلاً بیان شد در مثل «الماء المتغیر نجس» با زوال تغییر استصحاب جاری نیست؛ زیرا سوق «لا تنقض» به گونه‌ای است که توجیه خطاب به موضوع به نحوی که در دلیل اخذ شده است، می‌باشد.

ولی اگر توجیه خطاب «لا تنقض» به این کبریات به نحوی است که عرف این کبریات را موضوع حکم

می‌بیند، لامحاله در صورتی که تغیر در مثال سابق زائل شود، چون عرف موضوع را آب می‌بیند و تغیر را مقوم نمی‌بیند استحباب جاری است؛ چون وحدت وجود دارد.

در ادامه مرحوم عراقی می‌گوید^۱ نباید گمان شود مسامحه‌ای که در استصحاب لابد^۲ منه است، مسامحه در تطبیق عناوین بر مصادیق است، بلکه عناوین بعد از اینکه از عرف گرفته شد باید با دقت عقلیه تطبیق شود. آنچه که می‌گوییم این است که وقتی خطاب توجیه شد آیا در مقام خطابی، تسامح بوده است یا تسامح نبوده است؟

اگر تسامح بوده است، یعنی چیزی را که به دست آورده‌ایم چیزی کش‌دار است و می‌تواند به همان نحو کش‌دار تطبیق شود. اگر تسامح نبوده است باید به همان نحو ضیق تطبیق شود. در خود موضوعات نیز تسامحی در کار نیست و تطبیق آنها بر مواردش باید با دقت عقلیه باشد. در بقاء و اتحاد نیز در آن حدی که می‌فهمیم باید تطبیقش عقلی باشد. آری، در مقام توجه خطاب که مقام تطبیق نیست و مقام فهم از عبارت است، ممکن است در حالت بدوی سه احتمال وجود داشته باشد که آیا به نحو عقلی آن موضوع اخذ شده است یا به نحو دلیلی یا عرفی؟ بعد از اینکه فهمیدیم کدام یک است دیگر تسامحی به کار نمی‌بریم و با دقت عقلیه تطبیقش می‌کنیم.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. نهاية الأفكار، ج ۴ قسم ۲، ص ۱۲:

(و بذلك) ظهر انه ليس المقصود من المسامحة في المقام المسامحة في تطبيق كبرى المستصحب على المورد، كي يورد عليه بان تطبيق الكبريات الواقعية على مصاديقها لا يكون إلّا عقلياً (و انما المقصود) هو المسامحة فيها في مقام توجيه التعبد في البقاء إليها، لا في نفسها مع قطع النظر عن توجيه التعبد بالبقاء نحوها، بل و لا في البقاء و الإبقاء المأخوذ في كبرى الاستصحاب.